

آدرخشی برسینه آسمان!

تقی روزبه

سه شنبه ۲ تیر ۱۳۸۸

نگاهی به جنبش دروجه رهائی بخش خود!

اکنون حدود یک هفته است که جنبش ضددیکتاتوری، باخواست مشخص ابطال نتایج انتخابات دست کاری شده، حضورپررنگ وتوده ای خود را درتظاهرات پی درپی و علیرغم غیرقانونی اعلام شدن آن ها و درمقابل نگاه های شگفت زده مردم جهان، به نمایش گذاشته است: فوران یک نافرمانی اجتماعی گسترده و پرشوراز سوی مردمی که سالیان سال است سرکوب وتحقیر و استثمارمی شوند. آنها اما اکنون برای تأمین حق تعیین سرنوشت خویش به حرکت درآمده اند. این نافرمانی عظیم و پرشکوه درشرایطی صورت می گیرد که مقامات رژیم، اعم ازخامنه ای، فرماندار و فرمانده نیروهای انتظامی و بهمرآه صدا وسیما ضمن تهدید دائمی تظاهرکنندگان به سرکوب بی مهآبا ازخود دربرابری آمدهای آن سلب مسئولیت کرده و رسماً قانون چماق را جایگزین چماق قانون کرده اند. تجمعات وراه پیمائی ها درشرایطی صورت گرفته است که ازقبل اخبار و شایعات گسترده ای مبنی بر اجازه تیراندازی توسط نیروهای سرکوب درمیان مردم وسیعاً منتشرشده است. و درواقع درهمان اولین تظاهرات میلیونی پس از تقلب انتخاباتی، رژیم برای آنکه نشان دهد دراین تهدید خود جدی است و باکسی سرشوخی ندارد، بقصد پراکندن ترس وبالا بردن هزینه اعتراضات و برای آنکه مردم احساس پیروزی و اعتمادبه نفس نکنند، درپایان راه پیمائی باشقاوتی بی مانند و فاشیستی عده ای را عامدانه به قصد کشتن به رگباربست! وباین ترتیب جنبش مسالمت آمیزمردم درهمان گام های اولیه با خون خود غسل تعمید یافت. آیا این جنایت ازجهاتی هفده شهریور انقلاب نوین مردم ایران بود؟ بهتر است به جای پیش گوئی پاسخ قطعی به این سؤال را به سیررویدادها و تحولات آتی بسپاریم. اما آنچه که اکنون می توان گفت آن است که ارتکاب به این جنایت وجنایت کوی دانشگاه وسایردانشگاه های کشور و نیزدیگر جنایتهائی روزانه ای که برای حاکم کردن جو رعب وترس صورت می گیرد،نه فقط موجب وقفه درحرکت جنبش نشده بلکه موجب اوج گیری وتداوم آن گردیده ومردم با خشم وجسارت واعتمادبه نفس بیشتری به خروش درآمده اند (لازم به یادآوری است که نوشته حاضرقبل از اولتئاتوم روزجمعه خامنه ای و جنایت دیروزنگاشته شده است). بی شک بیرون آمدن ازجو رکود مبارزاتی سالیان دراز، وگام نهادن در وادی نبردهای سهگین و درمقیاس کلان با رژیم ددمنشی هم چون جمهوری اسلامی که درآن رسماً ولی فقیه خویشتن راصاحب جان رعایای صغیرمی پندارد،مستلزم یک دگرگونی عظیم درکنش وروحیه مردم است: پایان دادن به روحیه تمکین وتسلیم به قلدری، به درد ورنج کشیدن درخلوت خود، و کشف معجزه نیروی جمعی وهمبستگی. مردم درمی یابند که اگر درد و رنجشان را باهم تقسیم کنند و اگر مقاومت وانزجارفردی خویش را باهم همکاسه نمایند، و اگر دستهای خود رابا یکدیگر گره بزنند،نیروی شگرف دگرگون کننده ای برای برون رفت ازگرداب نکبت وفلاکتی که به آن گرفتارآمده اند، آزادی شود. شعارنترسید،نه لرزید ماهمه باهم هستیم، چیزی جز بروز و ظهور اکسیرحیات بخش همبستگی درمقابل چشمان ما نیست. واگردرنظر بگیریم که مترسک تاوقتی رعب انگیزاست که کسی پی به مترسک بودنش نبرده باشد، پس وای به وقتی که مردم به پوشالی بودن اقتدار رژیم بی به برند.آنگاه است که عرش کبریائی استبداد شروع به لرزیدن میکند وسردمداران جمهوری اسلامی باید سوره اذا زلزله الارض زلزالها... را بخوانند!. رویدادها چنان شتاب می گیرند که گاهی انسان ناخود آگاه ازخود می پرسد آیا برآستی آنچه که دربرابر چشمان حیرت زده اش می گذرد، رستاخیزی است درجهان وهم یا درجهان واقعیت؟ گرچه دیگرفرصتی برای این گونه خیال بافی ها واگر و مگرها باقی نمانده و یک باردیگرسوت حرکت قطارانقلاب- باهمه پیچ وخم ها و افت وخیزها وتوقف های مقطعی اجتناب ناپذیرش- به صدا درآمده است. مردم می گویند چون فریاد برمی آوریم و چون به حرکت درآمده ایم پس هستیم و گرنه درحکم هیچ و پوچیم وخس و خاشاک محسوبمان می کنند! آنها روزها با تسخیرخیابانها و شبها با تسخیر بام ها وکوچه ها و بهم دوختن رزم روزانه بارزم شبانه این تحول شگرف خود را به چهارگوشه عالم رله می کنند. وباین ترتیب درشرایطی که جامعه ایران با شتاب زیادی درحال سقوط به ورطه انحطاط و نفی ارزش های اجتماعی،

غلبه تنگ نظری ها و خرده بینی ها، و بیگانگی روزافزون با تعاون و همبستگی انسانی بودهرکس بی اعتنا به رنج و درد هم نوع خویش و به تنهایی تلاش می کردتا گلیم خویش را در رقابت با دیگران از آب بیرون بکشد؛ آری! در شرایطی چنین غیر انسانی که استبداد سرمایه و مذهب بر جامعه مستولی ساخته بود و در هنگامی که افق بیش ازهرزمانی دیگر تیره و تاریک بنظر می رسید، ناگهان آذرخشی در آسمان جهید و خطی روشن درپهنه تاریک آن نمودار گشت. پرتوی خیره کننده برمسیرپرسنگلاخ پیشارو افکنده شد. گویی آن اسطوره آرش واری که در اندرون تک تک مردم رنج کشیده سکنی گزیده بود و خموشانه، ناگهان جانی تازه یافت و به یک واقعیت زنده و فرارونده تبدیل شد! شاید هیچ عبارتی زیباتر و حماسی تر از این شعارتظاهرکننده گان ۲۵ خردادکه مخاطب آن مستقیماً احمدی نژاد رئیس جمهورنظرکرده ولی فقیه بود، حکایت این فرایند بیداری و این خود باوری و "برای خود شدن" را به نمایش نگذارد:

آن خس و خاشاک توئی، پست تر از خاک توئی، شورمنم نورمنم، عاشق رنجورمنم، زورتویی کور توئی، هاله بی نورتویی، دلیر بی باک منم، مالک این خاک منم!

آری! بیان توصیفی زیبایی است از جنبش توسط خود جنبش. و بدین سان در متن یک کنش درخشان و انسانی شگفت انگیز شاهد ارجاع عشق، نفرت از زور و سلطه، بینائی، بی باکی، ضد هاله نور بودن و خویشتن را مالک خود و خاک انگاشتن؛ به سرمنشأ اصلی خود هستیم. جنبشی که همچون اولین نسیم بهاری بشارت دهنده باروری و زایش و زیبائی و رنگارنگی است. جنبشی که پا به میدان نهاده است تا بگوید همه آن عناصر رهائی و آزادی را که در طی این سالهای نکبت و فلاکت توسط مذهب و سرمایه بزور از او ستانده اند و بیگانه باوی برای به بند کشیدنش بکار می گیرند، متعلق به خود اوست و همه آن نکبت و فلاکتی را که به او تحمیل کرده اند از آن دشمنان اوست. بی تردید این یک لحظه رهائی بخش است در نفی انکارشدگی و انکارکننده گان و فریاد است برای وحدت مجدد خود با آنچه که از وی به تاراج برده بودند.

جنبش به مثابه یک ناسازه!

با این وجود اشتباه است اگر که جنبش را یک پدیده یک دست، سازه و ذاتا خالی از خطا و تناقض بیانگاریم. برعکس یک جنبش بیش از هر چیز یک ناسازه است و آمیزه ای است از نقاط ضعف و قوت و از توانائی ها و ناتوانی ها، عناصر رهائی بخش و اسارت آور، تاریکی و روشنائی، گذشته و آینده، سلطه و ضد سلطه، آگاهی و توهم و... جنبش در لحظه تولد اساساً فریادی است علیه وضعیت موجود و با همه نارسائی های که وضعیت موجود با خود به همراه دارد و آن را با هزاران رشته پیدا و ناپیدای متصل کننده به نظام موجود در هر لحظه تولید و باز تولید می کند. و در متن این فریاد است که جنبش می تواند هم خود را بیافریند و زنجیرهای انقیاد را یکی پس از دیگری پاره کند و هم در همان حال می تواند زنجیرهای تازه ای را به دست و پای خود به بندد. گرایش ها و روندهای گوناگون و با درجات گوناگون از قوت و ضعف وجود دارند که فرا دستی هیچ کدام از آنها بخودی خود و از قبل مقدر نیست و این عنصر آگاهی و چگونگی سازمان یابی و شیوه مبارزه از هم اکنون است که بر زمینه مستعد و بالقوه رهائی بخش جنبش به مثابه فریادی علیه ستم و تبعیض، درآفرینش آن و در غلبه این یا آن نقش اساسی خواهد داشت. به محض آنکه جنبشی اعلام می کند "من هستم" تمامی اهرم ها و ساز و کارهای گوناگون سرکوب برای سترون ساختن آن و حفاظت از سیستم موجود به کار می افتند. نه فقط از جانب دشمن قرار گرفته در مقابل جنبش و باصطلاح از طریق سرکوب سخت افزاری بلکه هم چنین از درون و از طریق سرکوب باصطلاح نرم افزاری. آری تسخیر از درون به موازات سرکوب از بیرون از مهمترین علل ناکامی جنبش های گذشته بوده و لاجرم مقابله با آن مستلزم هوشیاری بیشتری است. البته همانطور که اشاره شد ناسازه بودن یک جنبش نوپا با توجه به آنکه از دل وضعیت موجود و بر علیه تبه کاران حاکم بیرون می آید امر عجیبی نیست. مهم آن است که جنبش با تکیه بر نقاط قوت خویش بتواند خویشتن را از ورطه نقاط ضعف بیرون بکشد. جنبش وقتی به بیراهه می رود که در فرایندی بیگانه ساز با منشأ حیات بخش خود قرار گیرد و خویشتن را که منبع زاینده تغییر، آزادی و عدالت اجتماعی، مالک خود و خاک بودن، ضد سلطه و زور بودن است، به دیگران تفویض نماید. بی تردید تفویض داوطلبانه گوهر اصیل خویش- خود فرمانی و خود بنیاد بودن و خلاقیت خویشتن- به نیروئی بیرون از خود و سربه فرمان شدن، مهمترین خطری است که هر جنبش نوپا را تهدید می کند. در این مورد بخصوص بازخوانی تجربه انقلاب بهمن بسیار آموزنده است. مطابق این تجربه مردم در اوج اقتدار و قدرت نمائی خود در برابر ماشین عظیم سرکوب شاه و حامیان جهانی اش، همزمان تصویر خمینی را در ماه

جستجوی کردند و وقتی هم او را در کنار خویش و بردوش خویش یافتند، یکدل و یک جان، هرآنچه را که دستاورد خودشان بود به کرامات و هاله نور منتسب کردند. و باین ترتیب در اوج پیروزی تخم فاجعه اسارت بعدی، یعنی تسلط ولایت فقیه بر خود، بدست خود مردم کاشته شد. از این رو این بار باید سخت به هوش باشیم که در مقابله برای بزرگسپین خدایگان و یک "هاله نور"، خدایگان و هاله نور جدیدی را جایگزین آن نکنیم. همین تجربه در ابعاد کوچکتری در دوم خرداد ۷۶ هم تکرار شد. هنگامی که مردم باواریز کردن اعتماد خود به خاتمی به مثابه بخشی از حاکمیت و وابسته به جناح دیگر، فرصت بدست آمده را از دست دادند. بنابراین نهادن درست خشت های نخست در مرحله تکوین اولیه جنبش از اهمیت زیادی برخوردار است. وگرنه مجددا گرفتار همان دورباطلی خواهیم شد که از مشروطیت تاکنون بر مبارزه ضد استبدادی رفته است و موجب بیادرفتن آن همه مبارزه و فداکاری شده است. اکنون که یکبار دیگر بپا خاسته ایم برای زنده نگهداشتن امیدمان به تغییرات ژرف، لازم است که از تکرار تجربه های منفی گذشته اجتناب ورزیم.

یکی از درسهای این تجربه که به گمان من مهم ترین آن نیز هست، اجتناب از تکرار وحدت کلمه و تلاش برای تقویت و تثبیت خصلت پلورالیستی جنبش است:

بسوی یک جنبش پلورالیستی!

پلورالیستی ماندن جنبش از اهمیت بی مانندی برای تضمین خصلت دموکراتیک آن برخوردار است. در واقع جنبش به مثابه تجلی حضور اقشار گوناگونی از کارگران و زحمتکشان و کارمندان و معلمان و پرستاران، شاغلین و بیکاران، زنان و جوانان و اقلیت های قومی و ملی و مذهبی و هنرمندان و... همواره دارای تنوع و رنگارنگی در مطالبات معیشتی و سیاسی و فرهنگی و... است. از همین رو در واقعیت عینی- صرف نظر از درجه بالقوه گی و بالفعلی آن- به مثابه جنبشی از جنبش های اجتماعی گوناگون وجود داشته و وحدت در کثرت و رنگارنگی در عین اشتراکات از بارزترین مشخصات آن است. با این وجود همواره در جامعه استبداد زده و یکدست زمینه مساعدی وجود دارد که مبارزان علیه استبداد و فلاکت، در فضای بسته و متمایل به دوقطبی مبارزه دچار آفت یکدستی وحدت کلام و شعار و صف بندی شوند که برای دموکراسی هم چون سم خطرناکی محسوب میشود. این تصور که گویا قدرت و موفقیت از یک رنگی و یکدستی (یده واحده) و یک صدائی، و لاجرم خاموش کردن تنوع مطالبات زائیده میشود، تصویری است نادرست که موجب سترون شدن جنبش و تهی شدن آن از درون و لاجرم باز تولید همان تبعیضاتی می شود که بر علیه آن به قیام برخاسته است. اگر که تکرار و وجود جنبشهای اجتماعی گوناگون یک واقعیت عینی و برآمده از خود جنبش است، بنابراین یک جنبش بالغ و دموکراتیک باید بتواند بازتاب دهنده همه آن تنوع ها، هم چون ستم طبقاتی، ستم جنسی و ملی و مذهبی و... باشد. بی شک تأکید بر اشتراکات و مطالبات عام و فراگیر برای تحکیم صفوف متحد و یک پارچه جنبش دارای اهمیت انکارناپذیری است، اما مساله نه بر سر تضعیف آن بلکه در نظر گرفتن خصلت پلورالیستی همین شعارهای عام و مشترک است. چرا که یک شعار و مطالبه فراگیر و عام برای کارگران و معلمان و زنان و جوانان و... دارای معانی و خود ویژگی های متفاوتی است که در کنار هم به یک شعار عام و مشترک معنای واقعی می دهند و به همین دلیل یک شعار فراگیر و عام باید بتواند از یکسو تبلور آنها باشد و از سوی دیگر در میان اقشار گوناگون ترجمان و بازتاب دهنده منافع متفاوت و خود ویژه آنها یعنی پیوند ارگانیک بین عام و خاص باشد. وگرنه شعار عام تبدیل به ابزاری برای منجمد کردن این مطالبات و سلب معنای واقعی و ملموس شعار عام می گردد. و البته باید اضافه کرد به ابزار سرکوب برای گرایش فرادست و متعلق به طبقه حاکم. بی تردید یک جنبش متکثر و همبسته یک شبه شکل نمی گیرد، اما نهادن درست خشت اول بهنگام تولد و درگام های نخستین و قبل از آنکه گرایشات بیگانه با جنبش مجال سیطره بر جنبش را پیدا کند دارای اهمیت زیادی است. مهم است بدانیم که چنین چیزی نه فقط موجب تضعیف و پراکندگی دامنه جنبش و رزمندگی آن نمی شود بلکه برعکس موجب تقویت صفوف آن و تمرین منش دموکراتیک از هم اکنون می گردد و مانع باز تولید استبداد آتی. وحدت کلمه افسونی است که طبقات حاکمه از آن برای کنترل جنبش و کسب هژمونی خود سود می جویند. هم چنین نباید فراموش کرد که رژیم از طریق جناحهای رقیب و رقابت های درونی آنها و شخصیت های خود پرورده اش در میان صفوف جنبش نفوذ دارد. علاوه بر این طبقه حاکمه از طریق رسوخ دیرپای باورها و عادات و فرهنگ ها، و درونی ساختن آنها در تک تک افراد آن حضور و نفوذ دارد. از همین رو ما غالباً بدون آنکه خود بدانیم، گاهی در خاموش ساختن پلورالیسم جنبش بدست خودمان و در تقویض گوهر اصیل خود به دشمنان خویش مشارکت می کنیم.

برای نمونه بهتر است نگاهی به جنبش کنونی از منظر آسیب پذیری فوق داشته باشیم: دومشخصه مهم جنبش هم اکنون موجود رامی توان در دوشعار می جنگم، می میرم، رأی مو پس می گیرم (بعنوان یک شعار مشخصی که جنبش حول آن شکل گرفت) و مرگ بردیکتاتور مشاهده کرد. دوشعاری که فی نفسه مترقی بوده و می تواند مبین رزمندگی باشد و هست. بالین وجود رویکردی وجود دارد و بر آنست تا شعار نخست - پس گرفتن رأی را - به سازش با همین حکومت تنزل دهد و شعار دوم یعنی مرگ بر دیکتاتور را یا مسکوت بگذارد و یا آن را به یک شعار کلی و بی یال و اشکم مبارزه قدرت یک جناح علیه جناح دیگر تنزل دهد. و حال آنکه می دانیم مبارزه علیه دیکتاتوری برای اقشار گوناگون اجتماعی دارای خود ویژگی ها و معانی گوناگونی است. مثلا برای زنان ستم استبداد حاکم دارای بار مضاعفی است که الزاما برای مردان چنین نیست. و همین طور است برای بیکاران در مقایسه با شاغلین و... . بنابراین اگر قرار باشد این نوع خود ویژگی ها و مثلا مطالبات اخص زنان به عنوان نیمی از جامعه، تا اطلاع ثانوی معلق شود و شاهد تحلیل رفتن مطالبات وصف مستقل زنان در جنبش عمومی باشیم، چه تضمینی وجود دارد که آپارتاید جنسی بر زنان تداوم پیدا نکند؟. بنابراین طرح مطالبات زنان در صفوف جنبش از هم اکنون و تبدیل آنها به خواست مشترک و فراگیر همه گان، قبل از همه توسط خود صفوف متحد زنان دارای اهمیت پایه ای است. همانطور که مطالبات جنبش کارگری و مطالبات سایر جنبش ها نیز دارای اهمیت پایه ای است. بنابراین اولین و مهمترین درسی که از بازخوانی تجربه انقلاب بهمن و هم چنین تجربه دوم خرداد سال ۷۶ حاصل می شود همانا تأکید بر تکثر در عین اتحاد حول اشتراکات در صفوف جنبش از همین امروز است. فردا بسیار دیر است و پیش برد این وظیفه بسیار مهم با گسترش فرهنگ دموکراتیک از یکسو و حضور جنبش های اجتماعی گوناگون با رنگ و بوی خود در متن جنبش عمومی و حک کردن این تنوع از هم اکنون بر پیشانی جنبش میسر می گردد و امری است مربوط به تک تک شرکت کنندگان در جنبش. مبارزه علیه استبداد اگر با مبارزه علیه مظاهر آن در درون خود جنبش همراه نگردد، و اگر با عبور شعارهای عام از منشور منافع به حق اقشار و لایه های گوناگون پلورالیستی نشود، تضمینی برای باز تولید استبداد و آنچه که علیه آن مبارزه می کنیم وجود نخواهد داشت. در بهترین حالت فقط موفق به تعویض شکل استبداد و جایگزینی آن با شکل دیگری از استبداد خواهیم شد. آری جنبش باید در کنار اشتراکات پایه ای خود رنگین کماتی از همه رنگ ها باشد و با سیطره یک رنگ بر خود مقابله کند. البته نیازی به گفتن ندارد که تلاش برای برطرف ساختن آسیب پذیری فوق در مغایرت با بهره گیری اصولی از تضادهای درونی رژیم و امکاناتی که از قبل آن می توان بدست آورد ندارد. هم چنین لازم به اشاره است که نقاط آسیب پذیر جنبش فقط به مورد فوق خلاصه نمی شود و امیدوارم که در فرصت های بعدی به ابعاد دیگری از آن به پردازم.

تقی روزبه

۸۸-۰۳-۳۰-۲-۰۶-۲۰۰۹

taghi_roozbeh@yahoo.com

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>